



پرتال جامع علوم اسلامی

داود فتحعلی بیگی

«گوشه» در تعزیه

درباره اصطلاح رایج «گوشه» تا به حال تعریف دقیق و جامعی نشده است، و ما برای معرفی کامل‌تری از گوشه ناچار به سراغ تعزیه‌خوانان حرفه‌ای رفتیم اما آنان نیز به جای تعریف، به معرفی متونی که «گوشه» می‌خوانند اکتفا کردند. با این وجود از بیان آنان چنین مستفاد می‌شود که «گوشه» به منزله داستانی فرعی است در قالب داستان اصلی نظیر: «گوشه نامه‌آوردن قاصد از فاطمه صغرا» در تعزیه شهادت حضرت علی‌اکبر، یا گوشه «زیربته» در تعزیه اسیری بردن اهل بیت و یا گوشه «شیرپرده» در تعزیه امام رضا (ع). در مورد گوشه‌ها به مفهوم یادشده برخی تعزیه‌خوانان اصطلاحات «گوش» و «گوشواره» و «گوشه‌بندی» را نیز به کار می‌برند. ما نیز برای آنکه بتوانیم تعریف دقیق‌تری از گوشه داشته باشیم، راه صواب آن دیدیم که به اصل شبیه‌نامه‌هایی که «گوشه» نامیده می‌شود مراجعه کنیم.

از مطالعه چند گوشه و محفت و شنود با تعزیه‌خوانان حرفه‌ای به این نتیجه رسیدیم که: گوشه تعزیه کوچکی است که مانند داستان فرعی در ابتدا، میانه یا انتهای یک مجلس تعزیه خوانده می‌شود.

نام گوشه احتمالاً از مفهوم لغوی آن آمده و یا از اصطلاح

«گوشه» در موسیقی ایرانی گرفته شده است. گوشه به تعزیه‌هایی که موضوع آنها به واقعه کربلا ختم می‌شود اختصاص ندارد، چنانکه قسمت اعظم تعزیه امام رضا (ع) را گوشه‌هایی بر مبنای معجزات آن حضرت تشکیل می‌دهد. مانند گوشه «آهو و صیاد»، «گوشه باغبان»، «گوشه پیرزن» و...

ارتباط گوشه‌ها با تعزیه اصلی به طرق مختلف انجام می‌گیرد، گاه از طریق روال داستان، گاه به لحاظ همخوانی با موضوع، و احتمال دارد ارتباط، تنها با یکی از شخصیت‌های داستان باشد.

«علی قویدل» تعزیه‌خوان تهرانی معتقد است که «منظور از اجرای اینگونه «گوشه»های مستقل عمدتاً گرم کردن مجلس و آماده کردن تماشاگران برای دیدن تعزیه اصلی بوده است.» اما کاربرد گوشه، به ویژه زمانی که تعزیه‌خوانان بخواهند مجلس تعزیه را به دلخواه کوتاه یا مطول کنند بهتر مشخص می‌شود، چرا که «گوشه» قطعه مستقلی است که می‌تواند به صورت یکی از حوادث تعزیه به اجرا درآید و در ضمن حذف آن لطمه‌ای به تعزیه اصلی نمی‌زند. اما بعضی از گوشه‌ها ضمن اینکه به‌طور جداگانه قابل اجراست، در متون موجود تعزیه‌ای مستقل به حساب نمی‌آید مانند گوشه متولی‌باشی و گوشه متولی و صیاد که هر دو از معجزات حضرت ابوالفضل (ع) است.

نکته دیگر اینکه برخی از گوشه‌ها به تدریج گسترش یافتند و نسبت به تعزیه‌هایی که جزئی از آن بودند برتری یافته و آن تعزیه را از صورت اصلی خارج و به صورت فرعی درآوردند. به عنوان مثال «گوشه دختر شاه ختن» (زمینه تهرانی) بنا به گفته آقای علی محمد حجازی مهر توسط مرحوم علی سکوتی به مجلس مطولی تبدیل شده بود که در میانه آن «شهادت حضرت علی اکبر به اختصار خوانده می‌شد، و به عبارتی تعزیه شهادت علی اکبر به گوشه‌ای از تعزیه دختر شاه ختن تبدیل شده بود. اما برخی دیگر از گوشه‌ها نیز به مرور زمان توسعه یافته و به تعزیه‌ای کامل بدل شدند نظیر: گوشه طفلان زینب که در تعزیه علی اکبر (ع) خوانده می‌شود و مجلس کاملی نیز از آن وجود دارد، یا گوشه بلقیس و سلیمان که در گذشته در مقدمه تعزیه حضرت قاسم خوانده می‌شد، اما امروز اغلب

به صورت تعزیه‌ای کامل به اجرا درمی‌آید.
گوشه‌هایی که برای معرفی در این شماره از فصلنامه
تاثیر انتخاب شده عبارتند از:

– گوشه‌های «آهو در خرابه شام»، «پنج‌تن»، «متولی‌باشی»
و «متولی و صیاد» متعلق به مجموعه آقای رجبعلی معینیان است
که به ترتیب دوتای اول و دوم در میانه تعزیه «وفات رقیه و
خرابه شام» و دوتای بعدی در مقدمه تعزیه حضرت عباس (ع)
خوانده می‌شود.

در پایان از کسانی که وقت خود را جهت مصاحبه و
گفتگو در این مورد در اختیار ما گذاشتند سپاسگزاری می‌شود:
– آقای حاج تقی‌میرزا علی تعزیه‌خوان و تعزیه‌گردان
تهرانی که بیش از هفتاد سال در زمینه تعزیه تجربه دارد. پدر
نامبرده (مرحوم مشهدی رضا) نیز از تعزیه‌خوانان بوده و
تعزیه‌خوانی تکیه دولت را دیده است.

– آقای هاشم فیاض تعزیه‌خوان و تعزیه‌گردان تهرانی با
بیش از شصت سال تجربه در تعزیه‌گردانی و تعزیه‌خوانی.
– آقای علی‌محمد حجازی‌مهر تعزیه‌خوان تهرانی با بیش
از پنجاه سال تجربه در تعزیه.

– آقای علی‌اکبر قویدل تعزیه‌خوان تهران با بیش از
سی سال تجربه.

– آقای رحیم معینی کردانی ساکن قریه کردان از توابع
ساوجبلاغ که سه پشت او تعزیه‌خوان بوده‌اند و هنوز مجموعه
نسخی را که جد سومش فراهم کرده بود در اختیار دارد.
– آقای رجبعلی معینیان ساکن گرمسار که تعزیه‌خوانی
را از پدر آموخته و مجموعه نسخ وی را در اختیار دارد.

مجلس آهو در خرابه شام



در مورد این گوشه ذکر چند نکته لازم است؛ به تحقیق آنچه در پی می‌آید استناد تاریخی ندارد و زائیده افکار عزادارانی است که به هر نحو می‌خواسته‌اند:

۱- حقانیت امام حسین (ع) و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را ترسیم کنند.

۲- به معجزه و ارتباط و الهام و علم و قدرت امامان علیهم السلام اشاره کنند.

۳- لزوم جانفشانی در راه اسلام و اهل بیت و امام حسین علیهم السلام را به تصویر درآورند.

و اما ما در پی آن بوده‌ایم که با درج این «گوشه‌ها؛ پژوهندگان را با یکی از ظرائف و دقایق مجالس تعزیه و اصولاً موضوعی با نام «گوشه» در تعزیه آشنا سازیم. بدون شک آشنائی با چنین فنی در تعزیه می‌تواند ابعاد بیشتری از نکات نهفته در جوهر تعزیه را به ما بنمایاند و در تئاتر امروز به کار آید.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

صیاد

لله الحمد گشته ام دل شاد
زنده صیدی به دام من افتاد
به عجایب ظریف آهوپی است
چشم او در کرشمه جادوئی است
می برم تحفه بر یزیدش حال
تا ز انعام او شوم خوشحال

حضرت سکینه

حیف از این صید آه ای یاران
گشته چون من امیر بند گران
کاش می بود از من این آهو
می شدی در خرابه ام دلجو
(بلافاصله)

سکینه

ای جوان صید را بری به کجا

صیاد

می برم هدیه بر یزید دقا

سکینه

گو یزید در عوض چه خواهد داد

صیاد

آنقدر زر دهد که گردم شاد

سکینه

ای جوان صید خود ببخش به من

صیاد

در عوض از تو می‌رسد چه بمن

سکینه

می‌شود شافع تو پیغمبر

صیاد

تو مگر کیستی ایا دختر

سکینه

دختر کوچک حسینم من

صیاد

داد از ظلم لشگر دشمن

سکینه

ساعتی ای غزال با من باش

صیاد

گریه کم کن دل مرا مخراش

سکینه

هست چشمش چو چشم اکبر من

صیاد

سوختی ای صغیره پیکر من

سکینه

گو به من آبش داده‌ای صیاد

صیاد

داده‌ام آبش کم‌نما فریاد

سکینه

شیعیان در زمین کرب و بلا

تشنه بودند جمله آل عبا

شمر ملعون بنا به حکم یزید

پدرم را نمود تشنه شهید

(بلافاصله با برادر)

ای برادر برس به فریادم

از ره مهر ساز دلشادم

آهوئی گو به بند بسته عیان

تو از این مرد بهر من پستان

امام عباد

که آهت سوخت خواهر استخوانم

زدی آتش به جان ناتوانم

یتیمی کو به این آهو چاهات کار

که باشد بر پدرداران سزاوار

سکینه

برادر ای ضیاء هر دو عینم

به یاد آمد مرا حال حسینم

که چون آهو به دست گرگت خونخوار

شدی در ظهر عاشورا گرفتار

یکی می زد به سر زخم سنانش

یکی خنجر به کف بر قصد چانش

به آن ساعت که باهم تشنه جان داد

تو آهو را بگیر از دست جلاد

امام عباد

سکینه جان مریز از دیده گوهر

یتیمی در خرابه زار و مضطر

غریبانرا کجا آهوست در کار

بود همدم به ایشان ناله زار

سکینه

امان از چشم آهو ای برادرم انسانی و مطالعات فرهنگی

بسی باشد شبیه با چشم اکبر

به یاد اکبرم آن عنبرین موعود علوم انسانی

زنم بوسه به چشم مست آهو

بیاد باهم و قلب کبابش

به این آهو دهم از مهر آتش

امام عباد

بیا صیاد محزون جگر ریش

کرم کن بر سکینه آهوی خویش

دلش مشکن یتیم و دل فکار است

به این آهو دلش امیدوار است

صیاد

شوم قربانت ای سجاد افکار
 مرا معذور می‌دار از چنین کار
 که من در شهره صیاد یزیدم
 به انعام زر او روسفیدم
 دهم گو بر سکینه آهوی خویش
 به قتل می‌رساند آن جفاکش

امام عباد

نظر صیاد بر این طفلها کن
 بیا این کار از بس خدای کن
 که روز حشر نزد عرش داور
 شفاعت‌خواه تو گردد پیمبر

صیاد

المهی آگهی از هر کم و بیش
 که در راه تو دادم آهوی خویش
 یزیدم گر کند قتل آن جفاگر
 مرا سهل است به قربان پیمبر
 بیا ای عابدین زار و گریان
 نمایش پیش‌کش آهو من از جان

امام عباد

خدا راضی ز تو باد و پیمبر
 شود شافع تو را جدم به محشر
 (بلافاصله)

سکینه ای ضیاء هر دو عینم
 بیا ای طفل ناکام حسینم
 مکن گریه دگر جانم گدازی
 به آهو کن در این ویرانه بازی

سکینه

بیا ای آهوی زنجیر بسته
 یقین چون من دلت باشد شکسته
 تو هم چون من گرفتار و اسیری
 تو هم چون من یقین از عمر سیری
 گشایم ریسمان از پای و دستت

ز نم بوسه به هر دو چشم مستت
 بود چشمت سیه چون چشم اکبر
 بمیرم من کجائی ای برادر
 زبانت از چه از کامست بیرون
 یقین از تشنگی باشد دلت خون
 غزال وحشی دشت و بیابان
 بیا آبت دهم از آب چشمان
 شهید تشنه لب بابا کجائی
 چرا از دختر زارت جدائی
 بین بابا به این طفلی اسیرم
 خدا مرگی دهد تا من بمیرم

غلام

بدان یزید که امروز صبح با دل شاد
 نمود صید یکی بره آهوئی صیاد
 ببرد سوی خرابه به شادی بسیار
 نمود پیشکشی حضرت امام عباد

یزید

ایا غلام زدی آتشم به خرمن جان
 چرا که زنده نهادیم عابدین به جهان
 کنون برو تو به تعجیل با شتاب زیاد
 بیار زود بخواری به نزد من صیاد

غلام

به چشم حکم شما منت است بر سر و جان
 سر من است تو را ای خلیفه بر فرمان
 (بلافاصله نزد صیاد)

یقین بدان تو که صیاد از اسیرانی
 بگو شهاده که این لحظه از شهیدانی
 (بلافاصله نزد یزید)

بدان یزید به صیاد ظلمها کردم
 دو دست بسته به خواری حضور آوردم

یزید

مرا به عرض رساندند این زمان صیاد
 که هدیه برده ای آهو برای زین العباد

چرا چنین عمل از تو سر زد ای جاهل
مگر ز ضربت شمشیر من شدی غافل

صیاد

آری آری بردم از بهر خدا
هدیه آهو خدمت زین العباد

یزید

هیچ از من کو نبودت در حضر
گوئیا بودی ز کشتن بی‌خبر

صیاد

ای یزید ای کافر بیدادگر
از خدا ترسیدم و از تو حذر

یزید

سخت بی‌شرمی تو ای مرد کهن
نان من خوردی و گشتی خصم من

صیاد

این عمل بنمودم از بهر خدا
تا نگرداند روی از من مصطفی

یزید

عاقبت عهد مرا بشکسته‌ای
چشم از رویم به‌کلی بسته‌ای

صیاد

چشم بستم از تو ای ظالم به شین
تا نپوشم چشم از روی حسین

یزید

بیا به نزد من از روی مهر ای جلاد
بزن چوب فراوان به پایش از بیداد
بزن به گردن صیاد خنجر فولاد

غلام

ایا امیر نمایم ستم‌فراوانش
به زیر چوب بگیرم ز کینه من جانش

صیاد

آه از جانم برآوردی دمار

امام عباد

ای خدا کن رحم بر صیاد زار

صیاد

ای خدا فریاد مظلومان برس

امام عباد

چاره سازی نیست ما را جز تو کس

صیاد

یا محمد داد از ظلم یزید

امام عباد

وای شد این مرد بسر تو شهید

صیاد

یا علی ای شاه مردان الامان

امام عباد

ای خدا آگاهی از این خسته جان

صیاد

از وفا فریاد رس ای فاطمه

امام عباد

این لعین از حق ندارد واهمه

صیاد

الامان مردم کجایی یا حسین

امام عباد

ای خدا پستان تو جان من ز تن

صیاد

جان خود دادم برایت یا حسن

امام عباد

یا حسین بابا فدایت یا حسین

صیاد

در کجائی حضرت زین العبا

امام عباد

ای عزیزم نیستم از تو جدا

صیاد

شیمیان صیاد زیر چوب مرد

امام عباد

از برای خاطر من چوب خورد

غلام

ایا جوان پی قتل تو حکم کرده یزید
بگو شهاده که هنگام کشتن تو رسید

صیاد

گواه باش خدایا که در وفای حسین
نموده‌ام سر و جان جمله من فدای حسین

روم ز شوق کنون جانب رسول‌الله

اقول اشهدان لاله الاالله - محمد است رسول و علی ولی‌الله

زن صیاد

عزیزان خاک عالم بر سرم شد

ز دنیا شوهر غم‌پرورم شد

الا ای کشته قوم یزیدم

نمردم من چرا مرگت تو دیدم

بیائید ای پدر کشته یتیمان

نمائیدم مدد با چشم گریان

که رو آورده با صد عجز و ناله

بریم آن کشته را اندر خرابه

(بلافاصله)

زن صیاد

امام چهارمین آقا امانست

امام عباد

چرا زن ناله‌ات در آسمانست

زن صیاد

یزید بیوه بنموده است فریاد

امام عباد

فغان از دست آن بدتر ز شداد

زن صیاد

شهید از کین نموده شوهرم را

امام عباد

بیاد آور علی‌اکبرم را

زن صیاد

یتیمان مرا آقا نظر کن

امام عباد

سکینه جان من یاد از پدر کن

زن صیاد

به مفلان رحم کن بر تو کنیزند

امام عباد

برم چون خواهران من عزیزند

زن صیاد

دخيلم جان آقا زنده‌اش کن

ز لطف خویشان شرمنده‌اش کن

امام عباد

مریز ای زن ز دیده گوهرت را

همین دم زنده سازم شوهرت را

سکینه ای زبیده خواهرانم

بیائید ای ضیاء دیده‌گانم

دعا من می‌کنم با حال غمگین

ز سوز دل شما گوئید آمین

الهی حرمت ختم رسولان

به حق مرتضی آن شاه مردان

الهی به حق حسین و حسن

الهی به بیماری رنج من

به صیاد و بخشی ز لطفت حیات

به رجعت ببخشی برایش برات

صیاد

لبیک - آقا سلام - مولا سلام

هزار شکر که از لطف سید سجاد

کرم نمود خدا جان دوباره بر صیاد

ایا امام بدان زنده کرده تو منم

بیا به دور تو گردم که برده‌ای تو غم

امام عباد

بیا بنگر ضعیفه شوهر خویش

دل خود را ببر از رنج تشویش

چنین رسم است در دنیای ویران
ز سودای بزرگان نیست نقصان
زن صیاد

الهی شکر ای قیوم دانا
الهی شکر ای حی توانا
الهی شکر کارم شد بدلتخواه
که زنده گشت مردم بارالها



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

«گوشه» پنج تن



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

این اشاره لازم است که با کمال تأسف در تعزیه «پنج تن» چهره‌ای زار و... از زینب (س) نشان داده شده (البته فلسفه آن روشن است. برای بیشتر متأثر کردن حضار و به‌گریه آوردن آنان در مصائب کربلا)، اما به‌یاد داشته باشیم که شیرزن کربلا، زینب چنان خطابه‌ای در مجلس یزید لعنة الله علیه ایراد می‌نماید که بدون شك هر خواننده و شنونده‌ای را به عمق عظمت، پایداری، صبر و مقاومت دخت علی (ع) آشنا ساخته و متحیر می‌سازد که چگونه يك زن با اینهمه مصیبت؛ حتی در مجلس کسی چون یزید؛ حاضر نیست ذره‌ای از راه خود عقب‌نشینی نماید و لحظه‌ای در انتشار پیام عاشورا درنگ نماید.



پڙھڻ شڪاھ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پر تال جامع علوم انسانی

حضرت زینب (س)

زینب محزون بیدل سخت تنها گشته است
گاه در بازارها و گه به صحرا گشته است
گاه در خار مخیلان می‌رود در کوه و دشت
پایرهنه پایرهنه زار و شیدا گشته است
گاش می‌رفتم به‌خواب خوش دمی من از وفا
گاش می‌دیدم رخ مظلوم شاه کربلا
آرزو دارم خدایا تا که با صد شور و شین
تا ببینم من جمال نور چشمانم حسین
(به‌خواب رود، پنج‌تن به‌خواب حضرت زینب می‌آیند)

حضرت محمد (ص)

زبان حال ایا ابن عم نام‌آور
کجائی ای اسدالله ساقی کوثر
بگیر بازوی من یا علی بیا به‌برم
بیا نگر بدل داغدار و چشم ترم

حضرت علی (ع)

سلام من یتو باد ای رسول عالمیان
چه خدمت است بفرما بکوشم از دل و جان
ایا رسول خدا جان من به قربانت
علی بود به دو عالم غلام دربان

حضرت محمد (ص)

چه گویم آه ای ایا ابن عم نام آور
روا بود که بیارم ز دیده خون جگر
نما سؤال ز من بپر چیست دلگیری
چرا ز اهل و عیالت خبر نمی گیری
برو بیار کنون فاطمه حسین و حسن
که تا رویم بر زینب کشیده محن

حضرت علی (ع)

ایا تو فاطمه ایندم به حکم پیغمبر
دیگر حسین و حسن کشته گروه شر
شوید جمع مهیا به حالت افکار
رویم سوی خرابه به نزد زینب زار

حضرت محمد (ص)

روان شوید علی فاطمه حسین و حسن
رویم در بر زینب به صد هزار محن
فغان ز ظلم و جفاهای امتان تباه
سر برهنه کجا عترت رسول خدا
هریب و بیکس و بی یار و آشنا زینب
اسیر لشکر کفار زینب ای زینب
شوم فدای تو ای زینب کشیده محن
سرت گذار زمانی به روی دامن من
چه ظلمها که کشیدی به دهر ای دختر
که خشت شده بالین و خاک غم بر سر
ز جای خیز بین آمدند همزه ما
حسین و هم حسن و باب و مادرت زهرا

حضرت زینب (س)

(از خواب برخاسته و اطراف خود را نگاه می کند می رود خدمت

حضرت محمد (ص)

سلام بر تو یاد ای جد والا
بین بر حال زارم جان جدا
بین جدا چه زحمتها کشیدم
چه محنتها به راه شام دیدم
بین جدا که من نالان و زارم

بین از دست امت دلفکارم

حضرت محمد (ص)

گداخت قلب من از ناله تو زینب زار
 بکن شکایت اعدا به حیدر کرار
 کباب شد جگر من ز نالهات زینب
 برو به نزد علی آن غریق رنج و تعب

حضرت زینب (س)

بابا سلام بابا سلام
 علی شیر خدا جانم فدایت
 شود زینب بلاگردان جانت
 بین زینب شده بی یال و بی پر
 شده از جور عدوان زار و مضطر
 پدر نه روز من لب تشنه بودم
 ز ظلم ظالمان دلخسته بودم
 بدیدم اکبرم را پاره پاره
 شدم در شام با ساز و نقاره
 به چشم خویش دیدم نور عینت
 جدا دست علمدار حسینت

حضرت علی (ع)

علیکم بر تو ای محزون مضطر
 مبار از دیدگان خویش گوهر
 تو حق داری ایا محزون افکار
 نما صبر از بلا ای زینب زار
 برو در نزد مادر نور عینم
 ستم کش خواهر زار حسینم

حضرت زینب (س)

سلام ای بضعه محمود احمد
 سلام ای نور چشمان محمد
 مگر زینب نباشد دختر تو
 نباشم نور چشمان تر تو
 چرا مادر خیر از من نگیری
 مگر از زینبت مادر تو میری

حضرت فاطمه (س)

بیا ای زینب محزون مضطر
 بیا ای نوگل گلزار حیدر
 بیا مادر که تا سیرت ببینم
 گلی از عارض رویت بچینم
 برو نزد حسن ای زار مضطر
 که تا ببندد می او روی خواهر

حضرت زینب (س)

حسن ای کشته زهر جفایم
 ببین من زینب بی اقرارایم
 بیا بنگر می بر روی زینب
 بلاگردان گیسوی تو زینب
 مگر کم زحمت از بهرت کشیدم
 به دوران من چه زحمتها بدیدم

امام حسن (ع)

علیک ای خواهر محزون مضطر
 بیا ای مونس جان برادر
 خبر دارم من از جور لعینان
 کشیدی رنجها خواهر به دوران
 نما صبر ای جزینه جان خواهر
 شفیع شیعیانیم روز محشر
 برو خواهر به نزد نور عینم
 شمید کربلا یعنی حسینم

حضرت زینب (س)

حسین ای کشته بی یار و یاور
 حسین ای زینت دوش پیمبر
 ببین زینب چسان افکار گشته
 اسیر کوچه و بازار گشته
 به قربانت چرا لب بسته داری
 چرا زین ماجرا دل خسته داری
 چه بد دیدی ز من جان برادر
 که گشتی این چنین زار و مکدر

(امام حسین جواب زینب را نمی گوید و سر را میان دو دست

دارد حتی به زینب نگاه نمی‌کند)

بیا جدا برم با چشم خونبار
 مرا عرضیست بشنو ای وفادار
 مشرف چون شدم در خدمت تو
 بدیدم لطف‌ها از حضرت تو
 دیگر نزد پدر مادر برادر
 بدیدم شفقتی یا دیده‌تر
 برفتم خدمت نور دو عینم
 شهید کربلا یعنی حسینم
 ندیدم التفاتی از برادر
 نکرد از مهریانی رو به خواهر
 چرا بر زانوی غم سر نهاده
 مگر کم خدمت از خواهر بدیده
 مگر زینب نباشد خواهر او
 نبودم در بلاها یاور او
 یتیمانرا پرستاری نکردم
 برای اطفال غم‌خواری نکردم
 نرفتم من مگر در شهر و بازار
 سر عریان اسیر قوم کفار
 پرستاری نکردم بر سکینه
 نکردم مادری بر آن حزینه
 شدم از جور عدوان دل‌شکسته
 ببین بر بازویم دستار بسته
 ندیدم من مگر یا دیده‌تر
 پریده راس پاکش را ز خنجر
 دو طفلانم فدا کردم برایش
 که تا تسکین شود قلب کبابش
 رضا گشتم به این درد و مصیبت
 که تا باشد رضا از من حسینت
 حضرت محمد (ص)

حسین ای زاده زهرای اطهر
 حسین ای نور چشم و جان حیدر

چرا بر زینب محزون نالان
نداری التفاتی ای جگر خون
همین زینب که بینی با غم و درد
به طفلان غریبت مادری کرد
محبت کن به او ای من فدایت
حسین ای کشته قوم شقاوت

امام حسین (ع)

خجالت می‌کشم از روی زینب
شده پر خون ز کین گیسوی زینب
همین زینب همیشه یار من بود
به دشت کربلا غمخوار من بود
پیاده تا به شام غم روان بود
گهی گریان سوار اشتران بود
ستم‌ها دیده این زینب ز اعدا
ندیده یکدمی راحت به دنیا
چگویم من که از لشگر چها دید
چهل منزل سرم بر تیزه‌ها دید
نظر کن قامتش از غم خمیده
هزاران طعنه از دشمن شنیده

حضرت زینب (س)

حسین جان من به قربان وفایت
الهی تجان من یادا فدایت
نشین تا دور تو گردم من زار
شکایت دارم از دونان اشرار
دیگر بر من نمانده صبر و تابی
ننوشیدم ز بعدت قطره آبی
توقع دارم از توای برادر
به هر جا می‌روی جانا مرا بر
نشین تا خواهرت بیند تو را سیر
ز هجرانت شوم بس زار و دلگیر

امام حسین (ع)

ز تو من نیستم زینب مکدر
ولی شرمنده‌ام ای جان خواهر

ندارم از ستمکاران شکایت
ولی دارم ز تو خواهر خجالت
حضرت زینب (س)

پس از شهادت تو ای شهید بی کفنم
شدم اسیر و قتادم به دست نامحرم
دوانده شمر پیاده ز بس به صحرایم
هنوز خوب نگشته جراحت پایم
مرا یزید ز راه جفا و جور ستیز
نگاه داشت در حضور مثل کنیز
یزید شد اسرا را چو مانع روزی
به ما نداد بجز قرص نان جو روزی
شدم به قسمت خود من برادر از جان سیر
گرسنه بودم و دادم به طفلهای صغیر
چنانکه خواست دل من نشد که از یاری
یتیم‌های تو را من کنم پرستاری
خصوص بهر رقیه دلم پر از خون بود
همیشه صورت او از طپانچه گلگون بود

امام حسین (ع)

به خواب ایندم مگر راحت نمائی
که فردا شب تو خود مهمان مایی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

گوشه متولی باشی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اشاره: «گوشه‌ای» که در پی می‌آید هیچگونه استناد تاریخی ندارد. داستانی است بر پایه ارادت مردمان به خاندان علی (ع) و آستان پاک سیدالشهداء حسین (ع) و سردار رشید کربلا ابوالفضل العباس (ع).
عزاداران سنتی و اثبات حقانیت حسین و یارانش در جای‌جای ادبیات مکتوب و شفاهی ما موج می‌زند. این «گوشه» نیز فقط در همین راستا قابل فهم است و بیش از این کاربردی ندارد و انتشار آن فقط برای استفاده پژوهشگران است.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مرد بختیاری

من ز اهل بختیار و پردلم
هست اندر یادگوبه منزلم
نذر کردم بر حسین ابن علی
با فتم يك قالی ابریشمی
تا که بفرستم به سوی کربلا
افکند اندر حریمش از وفا

متولی باشی

هستم اینک متولی باشی
بر در روضه شاه ازلی
بفرستید محبان به صفات
به حسین شاه کربلا صلواة

مرد بختیاری

بیاورید غلامان شما شترها را
کنید بار همین قالیم ز مهر و وفا
به احترام کنون سوی کربلا بپسید
میان روضه سلطان نینوا فکنید
روان شوید شما ای گروه باحسنات
که بر جمال علی اکبر حسین صلواة

متولی باشی

صبح شد ای خادمان محترم

ليك بگشايد قاپی حرم
دوستداران بر حسین شاه انام
جمله بفرستید صلوات و سلام

مرد بختیاری

هزار شکر که وارد شدیم به کرب و بلا
هزار شکر که دیدم رواق شاه هدا
سلام من به تو ای نور دیده حیدر
هزار شکر رسیدم به آستان شما
(بلافاصله با خادمان بگویند)
خطاب من به شما خادمان شاه شهید
کنون میان حرم افکنید قالی را
در این اساس بدانید جملگی یکسر
که هست قالی من وقف سیدالشهدا

متولی باشی

خادمان آئید یکسر از وفا
فرش بنمائید قالی را شما
بفرستید معیان به صفات
به حسین شاه کربلا صلوات

قاصد فضول

عجب قالی خوش نما باشد این
ندارد نظیر و ندارد قرین
به قسطنطنیه روم بی خطر
رسانم به سلطان روم این خیر

سلطان روم

لله الحمد قادر قیوم
پادشاهم به جمله کشور روم
بنوازید مطربان به حضور
ساز و مضراب و ارگت با سنتور

قاصد

خبر باش سلطان روم از وفا
که آیم در این لحظه از کربلا
بدیدم من اندر حریم حسین
که افتاده قالی پر زیب و زین

نباشد قرینش ز نقش و نگار

تمامش ز ابریشم تابدار

سلطان روم

به عجب خوش مزده آوردی برم

گشت زین تعریف شادان خاطر

می‌نویسم بهر والی نامه را

می‌فرستم این زمان در کربلا

(درحالیکه نامه می‌نویسد بلافاصله می‌گوید)

والی کرب و بلا ای محترم

این شنیدستم حسین شاه امم

قالئی دارد که کس نارد بیاد

طالب آن قالیم نیک‌زاد

پانصد و پنجاه لیره ای امیر

رو به خادم ده از او قالی بگیر

گر که قالی را نداد او از غرور

حکم داری آنکه بستانی به زور

بعد از آن بفرست قالی بی‌محن

جانب قسطنطنیه بهر من

گیر قاصد نامه را تو برملا

می‌رسان بر والی کرب و بلا

قاصد

به چشم ای پادشاه نیک‌شیمای

رسانم نزد والی نامه‌ات را

روم این لحظه از قسطنطنیه

به سوی کربلا از این بلیه

والی کربلا

منم والی کربلا سر بسر

بود نام من در عرب منتشر

نوازید ای مطربان هر طرف

ز بهر تعیش نی و چنگ و دف

قاصد

سلامم به تو والی کربلا

ز قسطنطنیه رسم برملا

ز سلطان روم این زمان قاصدم
 کزو نامه دارم و از کرم
 بگیر از من این نامه را این زمان
 ببین چیست مضمون آنرا بخوان

والی کربلا

(بعد از مطالعه نامه به فکر فرو می‌رود و اطرافیان را از
 مضمون نامه باخبر می‌کند)

پادشاه روم بنوشته چنین
 قائلی دارد حسین سلطان دین
 که قرینش نیست در ملک عرب
 زود بنما خادم او را طلب
 پانصد و پنجاه لیره ده به او
 می‌ستان قالی از او بی‌گفتگو
 مگر که قالی را نداد او از غرور
 حکم داری آنکه پستانی به‌زور
 ختم شد این نامه اکنون والسلام
 رو بیاور خادمش را ای غلام

غلام

بیا ای خادم شاه شهیدان
 طلب کرده تو را والی ز احسان

متولی باشی

بیا رویم ببینیم چه در نظر دارد
 چه فتنه بهر من این لحظه زیر سر دارد
 (بلافاصله نزد والی)

چه مطلب است که احضار کرده‌ای ما را
 برای چیست که آزار کرده‌ای ما را

والی کربلا

شنیدم مطلبی ای خادم زار

متولی

چه بشنیدی نما بهرم تو اظهار

والی

مگر دارد حسین قالی پر نقش

متولی

بلی باشد میان بارگه فرش

والی

شنیدستم که ابریشم بود او

متولی

بلی ز ابریشم است از تار و از پود

والی

که گویا قالیش بسیار خوبه

متولی

بلی آورده‌اند از بادکوبه

والی

طلب کرده‌است قالی خسرو روم

متولی

ندارم اذن از سلطان مظلوم

والی

رسیده حکم از قسطنطنیه

متولی

بود آن وقف آل فاطمیه

والی

دهم من پانصد و پنجاه لیره

متولی

نما موقوف این حرف رذیله

والی

بده قالی که تا گردی تو ایمن

متولی

نخواهم داد قالی را به دشمن

والی

بدان سلطان روم کرده مأمور

ندادی گر بگیرم از تو با زور

به‌خوبی رو تو قالی را بیاور

وگرنه می‌رسد این لحظه عسگر

متولی

اگرچه حکم سلطان حکم زور است

ولی مهلت در این موعد ضرور است
در این شب مهلتی من از تو خواهم
رسد چون صبح قالی را بیارم

والی

پلی در شرع مهلت هست جایز
ولیکن نیستم من از تو عاجز
نیاوردی اگر در صبح قالی
شوی افسرده دل از حکم والی

متولی

السلام ای شهید کرب و بلا
السلام ای شهید روز جزا
یا حسین آگهی تو از حال
نیست پوشیده‌ای بر احوال
والیم داده امشب مهلت
صبح افتم به ورطه ذلت
یا حسین دست من به دامن
یا حسین جان من به قربانت
می‌روم من به خواب یا صد آه
یا حسین علی نما آگاه

امام حسین (ع)

من غریب کربلایم ای خدا
من شهید اشقیایم ای خدا
از جفای والی و از جور شاه
خادم افسرده گشته آه آه
خیز از جا خادم با شور و شین
بین جمال شاه مظلومان حسین

متولی

السلام آقای مظلومان حسین
السلام ای شهبسوار عالمین
یا حسین ای شافع روز جزا
قالی از من خواسته والی به‌زور

امام حسین (ع)

مخور تو غصه که لطف حسین بود یارت

کسی ز کینه نتوان نماید آزارت
بیر به صبیح تو قالی به صد هزار اساس
فکن به روضه پاکت برادرم عباس
که اوست شیر غضبناک دشت کرب و بلا
برو به خواب مشو دل شکسته زین غوغا

متولی

به که چنین خواب بدیدم عیان
شکر خداوند شدم شادمان
ذاکر بیچاره به صد شور و شین
دست به دامان تو زد یا حسین
می برم این قالی خوش بی محن
در حرم حضرت عباس من
(بلافاصله در بارگه حضرت عباس)

ای در دریای علی السلام
ای گل گلزار نبی السلام
خاک درت سرمه چشمان من
باد فدای تو سر و جان من
هست امانت ز شه انس و جان
افکنم اندر حرمت این زمان
ای عجم و بومی و ترک و عرب
جمله به صلوات گشائید لب

والی کربلا

عزیزان صبح شد خادم نیامد
چرا در نزد من قالی نیاورد
برو اکنون غلام شوم پر فن
تو خادم را بیاور در بر من

غلام

خادم نیک خواه شاه شهید
والی کربلا تو را طلبید

متولی باشی

چیست مطلب والی کرب و بلا
باز احضارم نمودی برملا

والی

خادم نیک‌خوی و خوش‌ملعت
دیشب از من گرفته‌ای مهلت
تو به عهدت عجب وفا کردی
قالی از بهر چه نیاوردی؟

متولی

دل من خالی از این غصه و سواس بود
قالی اندر حرم حضرت عباس بود
گر تو را جرأت آن است کنون ای والی
نه قدم در حرم اطهر و برچین قالی

والی

ای خادم بیچاره افسرده محزون
ترسانیم از حضرت عباس کنون
این دغدغه و غلغله و هممهات چیست
از حضرت عباس بدان واهمهام نیست
ای عسکر بی‌باک ستم‌کار شتایید
قالی ببرم زود در این لحظه بیارید

قاصد یا غلام

پیش بگذارید ای یاران قدم
تا که برچینیم قالی از حرم
هر طرف کوبید یاران طبل کوس
تا رسد اینک به چرخ آبتوس

متولی

ایهاالمسکر قدم واپس نهید
خوف از این صاحب مرقد کنید
این حرم از زاده شیر خداست
روضه پر نور شمشیر خداست
این نهنگ قلزم داور بود
این هژبر افکن غضنفر فر بود

غلام

ای تو عباسعلی زین هممه
نیست اصلا در دل ما واهمه
نخل قلب خلق را پرانده‌ای

خوب چشم مردمان ترسانده‌ای
 ما که برچینیم قالی این زمان
 هرچه از دستت برآید کن عیان
 حضرت عباس (ع)

به جوش آمد دیگر دریای غیرت
 بگیری از کفم شمشیر سلطوت
 الله اکبر

غلام

(آخ بگوید و سقط شود)

متولی

سپاس و حمد الهی کنم که این عسکر
 ز معجزات ابوالفضل گشته‌اند بی‌سر
 شوم فدات که کفار را سزا دادی
 نقاره‌خانه نوازید با دو صد شادی

والی

دیگر چه خبر به کربلا شد
 محشر مگر این زمان پیا شد
 رو سوی حرم نهم شتابان
 بینم چه خبر بود عزیزان

متولی

این نمش سگان شوم ملمعون
 از صحن حرم کشید بیرون

والی

زین واقعه خاک بر سر ما
 که کشت چنین عساکر ما

متولی

گفتم به تو ای لمین ناپاک
 عباس علی بود نینبناک
 دیدی که چگونه کشت اکنون
 در صحن حرم ندید کسی خون
 چون نمش سگان بیرون کشیدند
 چاری شده خون ز حلق ایشان

والی

ای علمدار امام ذوالعلا
روسیاهم روسیاهم روسیاه
بگذر ز تقصیر من در این زمان
لعنت حق باد بر شک آوران



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مجلس متولی و صیاد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اشاره: داستانی که می‌خوانید «گوشه» متولی و صیاد است و بخشی از يك مجلس تعزیه است. استناد تاریخی ندارد و از جایگاه اعتقادی برخوردار نیست. منعکس‌کننده فهم عوام و بازتاب بخشی از عزاداری واقعه کربلا است. درج آن به‌منظور آشنایی با نوعی از ظرایف مجالس تعزیه و جهت استفاده پژوهشگران است.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

صیاد

منم کسی که بود نام من بخاراشی
مرا همیشه بود شغل کار صیادی
ز همت و کرم چسپار یار نیک نژاد
هزار شکر که خشنود گشتم و دلشاد
مرا جزیره هندوستان گذار افتاد
دو شیربچه در این لعظه ام بدام افتاد
شود چه صبح برم تحفه خدمت سلطان
دهد به من زر و انعام از ره احسان
ز جود مکرمت شاه کامیاب شوم
گرفته خواب مرا یکدمی به خواب روم

شیر هران

می روم در خانه ام من از وفا
می برم طعمه برای بچه ها
(شیر به خانه اش می رود و بچه شیرها را در آنجا نمی بیند
خشمگین به هر طرف می دود فایده ندارد)
منزلم خالیست بینم آه آه
بچه هایم نیستند در جایگاه
چاره دیگر ندارم ای خدا
می روم از هند سوی کربلا

با دل پر درد یا آه جلی
 التجا آرم به عباس علی
 (شیر که به کربلا می‌رسد می‌رود پای علم اشک‌ریزان یا ناله
 به زبان می‌آید)
 السلام ای مه بنی‌هاشم
 درد دارم ز هند آمده‌ام
 در میان جزیره ای سرور
 گم شده بچه‌های من یکسر
 از زمین رفته تا فلک آهم
 بچه‌هایم من از تو می‌خواهم

متولی

درد این حیوان چه باشد ای خدا
 هر زمان از دل برآرد ناله‌ها
 سر نسیم در خواب من در این زمان
 تا که واقف گردم از این مدعا

حضرت عباس

شیر ای شیر ای نکو فرجام
 خسته مبتلا علیک‌السلام
 ای زبان بسته غم مخور دیگر
 بچه‌هایت رسانم اندر بر
 می‌روم سوی هند ای حیوان
 تا کنم معجزات خویش عیان
 (بلافاصله بر بالین صیاد)
 ز جا برخیز ای صیاد نادان
 که دارم مطلبی با تو شتابان

صیاد

کیستی نبود ترا دستی به تن
 حضرت عباس
 دستهایم را بریدند از بدن

صیاد

در کجا شد دستت از پیکر جدا
 حضرت عباس
 ای جوان اندر زمین کربلا

صیاد

که جدا کرده دو دستت این‌چنین
حضرت عباس
کوفیان و شامیان از راه کین

صیاد

بهر چه این ظلمها دیدی عیان
حضرت عباس
تا شوم شافع به جمع شیعیان

صیاد

کیستی برگو بمن با شور و شین
حضرت عباس
هم برادر هم علمدار حسین

صیاد

چیست نامت گو برایم این زمان
حضرت عباس
نام من عباس میر عاشقان

صیاد

الهی جان من بادا فدایت
به قربان دو بازوی جدایت
چه خدمت باشدت بر من بفرما
که تا آرم بجا ای ماه یکتا
حضرت عباس

بچه شیران را تو از راه وفا
زود آور در زمین کربلا
شیر حیوان التجاه آورده است
روی بر درگاه ما آورده است
بچه هایش را بیاور این زمان
رو به خواب این لحظه با آه و فغان

صیاد

چه خوابی بود دیدم ای عزیزان
شدم پا تا به سر چون بید لرزان
بگیرم بچه شیران را در ایندم
روم در کربلا با چشم پر نم

نباشد در دلم شك و گمانی
گذشتم من ز دین چهاریاری

متولی

نمایم شکر از این رتبه هردم
که در این خواب خوش آگاه گشتم
نپیچم سر ز فرمان همایون
روم از بهر استقبال بیرون

صیاد

حرم حضرت عباس نمودار شده
شیر بر درگه او خفته پدیدار شده
السلام ای ثمر گلشن باغ ایمان
این امانت برساندم به حضورت اکنون
دارم از مذهب و از مکتب دینم بی‌زار
دین اسلام نمودم به ولایت اقرار
خرم از باده توحید علی خواست برات
بفرستید محبان به محمد صلواة

شیر غران

کنم شکر الهی من دمام
که عباس علی داده مرادم
بشادی رو بسوی هند آرم
خدا حافظ ایا میر مکرم

متولی

نقاره‌خانه نوازید ای گروه شما
نموده حضرت عباس معجزی ز وفا
مراد شیر روا شد ز ماه برج نجات
به دست بریده سقای کربلا صلواة